



عجم زن

جمشید سروشیار

عضو پیشین هیأت علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

مقالات

من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم
و در بسیاری از سخن عرب هم

(نظامی عروضی)^(۱)

دیگری در... ستایش نامه محمود، در آغاز روایت پادشاهی
اشکانیان

[کجا آفریدون و ضحاک و جم

مهان عرب، خسروان عجم]

(همان: ۱۳۷/۶)

سومین آنها در پایان روایت پادشاهی یزدگرد سوم:

[همش رای و هم دانش و هم نَسب

چراغ عجم آفتاب عرب]

(همان: ۴۸۷/۸)

و سرانجام، چهارمین مورد؛ در بیت آمده در هجوتنامه آن چنانی که بیشتر بدان اشاره رفت. چنان که می بینیم، یک مورد از این بسامدهای چهارگانه واژه «عجم» - که وُلف بدانها اشاره می کند - در میان بیت های سروده دقیق و افزوده بر شاهنامه است که حساب سراینده اش را باید از فردوسی جدا شمرد، و مورد دیگر - در هجوتنامه جای دارد - که همه شاهنامه شناسان روشمند روزگار در ساختگی و افزوده بودن آن، همداستاند - و تنها دو کاربرد آن، در آغاز روایت پادشاهی اشکانیان و پایان روایت پادشاهی یزدگرد سوم، سروده فردوسی است و این هر دو نه در ساختار متن بنیادین شاهنامه بلکه در میان بیت هایی جای دارد که استاد توس، آگاهانه و به خواست پاس داشتن حماسه بزرگش از گزند محمود فرهنگ ستیز و کارگزارانش - ناگزیر و باکراه - بر متن اثر خویش و بایستگی های سخن گفتن با و یا درباره کسی همچون محمود میمن (= دست راست) دولت خلیفه ایران ستیز بغداد را نیز می شناسیم. پس هرگاه گفته شود که دشنامه واژه «عجم» در متن شاهنامه فردوسی، هیچ کاربردی ندارد، گرافه گویی نیست. چنین می نماید که واژه «عجم» را به دلیل بار منفی و مفهوم اهانت بار و ریشخندآمیزی که در اصل داشته: «گنگ و لال» - و عرب ها آن را در اشاره به ایرانیان و دیگر قوم هایی که

دکتر جلیل دوستخواه، استاد پیشین دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دل ربهوده فرهنگ ایران باستان و سرسپرده فردوسی و حماسه اوست و این سعادت وی را بیش از همه از اثر دولت صحبت زنده یاد، استاد ابراهیم پورداوود، نصیب افتاده است. دوستخواه اگر چند افزون بر یک قرن سی ساله است که - به تعبیر حافظ - «رخت از این ورطه بیرون کشیده» و صدها فرسنگ دورتر از این دیار در سرزمینی امن، زحل اقامت افکنده، اما همچنان دل در گرو مهر فرهنگ و ادب درخشان نیاکان بافر و شان دارد و پیرانه سر، چونان عهد جوانی، پر جوش و پر خروش، این میراث کرماند را پاس می دارد. نوشته ای از استاد بزرگوار - که ما در این مقال بدان پرداخته ایم -، «درباره انتساب بیتی ایران ستیزانه و اهانت آمیز به فردوسی» است (جهان کتاب، مهر- آبان ۱۳۸۷، صص ۲۶-۲۷) و آن بیت، این است:

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

که از ابیات پایانی بعض نسخ شاهنامه است. بنابر تحقیق استاد دوستخواه، «این بیت در هیچ یک از دستنوشته های کهن شاهنامه، در متن بنیادین نیامده و تنها در زمره بیت های نسبت داده به فردوسی، در هجوتنامه بر ساخته به نام او، دیده می شود. کلیدواژه معناشناختی این بیت، واژه «عجم» است که در فرهنگ وُلف، تنها چهار کاربرد از آن در سراسر شاهنامه به ثبت رسیده است، یکی در گشتاسپ نامه دقیق:

[سپه را به بستور فرخنده داد

عجم را چنین بود آیین و داد]

(خالقی مطلق: ۱۵۰/۵)

سده کردم بدین پارسی

نمی توانستند واژه های عربی را مانند خود آنان بر زبان آورند - به کار می بردند. ناهمخوانی آشکار با دیدگاه فرهیخته ایرانی فردوسی بوده و نمی توانسته است در واژگان شاهنامه او جایی داشته باشد و تنها در سده های پس از او - که بار و هن آمیز این دشنامواژه فراموش شده بود - بیت (بسی رنج بردم...) با دربرگیری این واژه به فردوسی نسبت داده شده است و از آن زمان تاکنون، بسیاری کسان آن را اصیل شمرده و حتی مایه فخر شمرده و در هر یادکردی از فردوسی و شاهنامه، آن را با آب و تاب تمام و هیجان زدگی بر زبان آورده... نکوهش را به جای ستایش برای ملت و تاریخ و فرهنگ خود پذیرفته اند!

سازنده این بیت... - با این خام اندیشی که اشاره به رنج برداری سی ساله شاعر می تواند پرده پوشاننده دشنامواژه (عجم) باشد - همانند وصله ناهمرنگی بر جامه زرینت و گرانبهای گفتار گوهرین خداوندگار زبان فارسی دری، پیوند زده است... دو سده پس از خاموشی استاد توس، چکامه سرای نامدار، جمال الدین، عبدالرزاق اصفهانی، دریکی از سروده هایش گفته است:

هنوز گویندگان هستند اندر عجم

که قوه ناطقه مدد از ایشان بزد

یعنی از یک سو، دشنامواژه (عجم) را به منزله عنوانی برای نامیدن قوم و مردم خود پذیرفته و از سوی دیگر خواسته است، در صدد جبران این اهانت تاریخی به ایرانیان برآید و سرآزادگی و غرور برافرازد که ملت او گنگ نیستند و گوینده اند و همین به ناسزا گنگ خواندگان چنان گویندگانی را در دامان خویش می پرورند که هنوز هم قوه ناطقه از ایشان مدد می برد...»

در مقاله استاد ارجمند، بعض سخنان و احکام محل تأمل و پرسش نویسنده این کلمات بوده است. از این رو، بخش هایی از آن مقال که شامل آن احکام و سخنان است، در سطور





اسفندیار و بیژن و منیژه و اکوان دیو و رستم و سهراب. دوم، تدوین اوّل سال ۳۸۴ (سروده‌های جوانی هم در این تدوین گنجانیده شده بود). سوم، تدوین دوم اهدایی به محمود (سال ۴۰۰ یا ۴۰۱). چهارم، آخرین نسخه خود گوینده متضمن گله‌هایی از محمود^(۳). حاصل سخن آن که نسخه‌های چهارگانه مذکور، همانند یازده نسخه دیگر، محاسن و معایب خاص خود را دارد و نمی‌توان آنها را بدلیل ضبط بیت مردود و منفور استاد، یکسره بی‌اعتبار انگاشت، خاصه که این بیت خلاف نظر آن «شاهنامه‌پژوه ارجمند»ی که استاد به قول وی استناد فرموده‌اند - بیت ناستواری هم نیست!

و دیگر: هجونا مه را «برساخته به نام فردوسی» دانسته‌اند و این نظر هم محل تأمل است. چه در این که فردوسی قدرناشناسی محمود را سخنانی از سر درد در گله و نکوهش وی سروده بوده است، تردیدی نیست و بدین واقعه مختاری غزنوی، سخنور نام‌آور قرن پنجم و ششم و نظامی عروضی صاحب کتاب مشهور **چهار مقاله** هم اشارت کرده‌اند. نظامی شمار ابیات هجونا مه را به تقریب صد بیت شمرده و گفته است: چون فردوسی به طبرستان گریخت، سپهد شهریار از آل باوند طبرستان، آن بیت‌ها را از فردوسی بگرفت و در ازای هر بیت هزار درم بدو داد و آن هجونا مه بشست و از آن جمله شش بیت بماند. اما خلاف قول نظامی، از آن هجونا مه، ظاهراً جز نسخه شسته شده سپهد شهریار، نسخی دیگر نیز در دست دوستاران شاعر مانده بوده است که اتفاقاً در دو نسخه قدیم و معتبر شاهنامه که هر دو از منابع اصلی دکتر خالقی است هم ضبط گردیده است: یکی در نسخه طویقاپوسرای، مورخ ۷۳۱ و دیگر در نسخه قاهره، مورخ ۷۴۱. این هجونا مه در نسخه نخست، ۳۲ و در نسخه دوم ۴۰ بیت است و در میان این ابیات، بیت‌هایی چنان رشیق و نغز دیده می‌شود که انتساب آن جز به فردوسی نمی‌برازد و می‌تواند یادگار منظومه شسته شده حکیم بزرگوار باشد. اما هجونا مه‌ای که در بعض دستنوشته‌های متأخر و چاپ‌های هند ثبت است و شمار ابیات آن گاه تا یکصد و شصت بیت رسیده است و سخنانی اغلب سخیف و رکیک و سست و ناتندرست و ناسازگار با روح پاک و زبان پاکیزه فرزانه طوس است، بدین هیأت و ترکیب از او نیست و از همین روست که شاهنامه‌شناس بزرگ هند، روانشاد، محمودخان شیرانی، هجونا مه را از اساس ساختگی و دور از شرافت و نجابت ذاتی فردوسی می‌داند.^(۴) عقیده استاد دوستخواه ظاهراً ناظر به نظر مرحوم پرفسور شیرانی است، رحمة الله علیه.

پیشین نقل گردید تا بررسی مطلب برای خواننده نوشته حاضر آسان‌تر باشد.

نخست: فرموده‌اند: «این بیت: بسی رنج بردم... در هیچ یک از دست‌نوشته‌های کهن شاهنامه، در متن بنیادین نیامده و تنها... در هجونا مه برساخته به نام فردوسی دیده می‌شود». چنانکه از این پیش گذشت: این بیت در بعض نسخه‌های خطی شاهنامه، میان ابیات فرجامین آن کتاب مستطاب آمده است و دکتر خالقی آن را در صفحات آخرین شاهنامه مصحح خویش (۴۸۷/۸) در شمار نسخه بدل‌ها ضبط کرده است. بر نویسنده این سطور درست روشن نیست که مراد استاد از «دست‌نوشته‌های کهن شاهنامه و متن بنیادین» چیست؟ اما اگر منظور نظر ایشان نسخ اساسی تصحیح دکتر خالقی باشد (که ظاهراً چنین است)، این مصحح در تصحیح جلد هشتم (که بیت منفور مذکور در عداد نسخه بدل‌های آن است)، بر روی هم از ۱۵ نسخه بهره برده است که ۶ نسخه «اصلی» و ۹ نسخه «غیراصلی» است.

نسخه‌های اصلی بدین قرار است: ۱- نسخه لندن ۱، مورخ ۶۷۵. ۲- نسخه طویقاپوسرای ۱، مورخ ۷۳۱. ۳- نسخه قاهره، ۷۴۱. ۴- نسخه کراچی، ۷۵۲. ۵- نسخه لندن ۲، ۸۹۱. ۶- نسخه طویقاپوسرای ۲، ۹۰۳.

و دست‌نویس‌های غیراصلی بدین ترتیب است: ۱- دست‌نویس لنینگراد ۱، مورخ ۷۳۳. ۲- دست‌نویس قاهره ۲، مورخ ۷۹۶. ۳- دست‌نویس لیدن، مورخ ۸۴۰. ۴- دست‌نویس لندن ۳، مورخ ۸۴۱. ۵- دست‌نویس پاریس، مورخ ۸۴۴. ۶- دست‌نویس واتیکان، مورخ ۸۴۸. ۷- دست‌نویس لنینگراد ۲، مورخ ۸۴۹. ۸- دست‌نویس اکسفورد، مورخ ۸۵۲. ۹- دست‌نویس برلین، مورخ ۸۹۴.^(۲) و چنانکه ملاحظه می‌شود، آقدم این نسخ قریب سیصد سال و تازه‌ترین آنها بیش از پانصد سال با روزگار تدوین شاهنامه فاصله دارد و بیت «ایران ستیز» نیز در چهار نسخه از همین نسخه‌های پانزده‌گانه است: نسخه چهارم اصلی و نسخه‌های چهارم و پنجم و نهم غیراصلی. این نسخه‌ها، همه بیشتر و کمتر، ساقطات و الحاقات و تحریفاتی دارند و هیچ‌کدام دارای اعتبار مطلق نیست البته کاست و افزودها را نمی‌توان همه از دست‌برده‌های کاتبان شاهنامه دانست بل این اختلافات از آنجاست که تحریرهای متعددی از کتاب به دست آمده است و کاتبان بعدی نسخی از چهار اصل جداگانه در دست داشته و آنها را به هم درآمیخته‌اند: نخست، سروده‌های جوانی شاعر، داستان‌های منفردی چون رستم و



مبنای بحث و نظر استاد در این مقال کلیدواژه (عَجَم) است که آن را «گنگ و لال» معنی فرموده‌اند و بنای مقاله خویش را براساس این معنا استوار نموده‌اند. به پندار نویسنده این اسطور، استاد در هنگام نوشتن مقاله خویش، برای معنی این لغت به هیچ فرهنگ لغتی، حتی دستیاب‌ترین آنها، فرهنگ معین و لغت‌نامه دهخدا (که خود نیز در تدوین بخشی از لغات آن دو کتاب همکار شادروان معین بوده‌اند) رجوع نکرده و آن معنی را منحصرأً از گنجینه حافظه نقل نموده‌اند و دور نیست که آن را از افادات معلّمان دوران دبیرستان به خاطر سپرده باشند؟ در فرهنگ معین و لغت‌نامه دهخدا، ذیل «عجم» چنین معنایی ضبط نشده است. معین، ذیل این واژه چنین آورده است: «۱- غیر عرب (مطلقاً) ۲- ایرانی (خصوصاً). گاه اسم جمع باشد به معنی ایرانیان:

عَجَم سَزَد که بنالند از عرب که عجم

ز خشک مغزی اعراب خشک لب گشتند

(سنایی)

مُلک عَجَم: کشور ایران».

از میان فرهنگ‌های پرشمار و معتبر قدیم تازی به تازی و تازی به پارسی، به چند فرهنگ‌نامه، ذیل این لغت، می‌پردازیم: در کتاب *البلغة*، تألیف ادیب یعقوب کردی نیشابوری که به سال ۴۳۸ تألیف یافته و ظاهراً قدیم‌ترین فرهنگ تازی - پارسی موجود است، در معنی واژه «اعجمی»، عبارت «آنکه تازی نیک نتواند گفتن» آمده است نه چیز دیگر و مؤلف که از ادبای بزرگ و از شاگردان مشهور ثعالبی است، «گنگ» را در معنای «أخرس و آبکم» ثبت نموده است.^(۹) و در فرهنگ *مقدمة الادب* نگاشته جارالله زمخشری، ادیب، نحوی، لغوی، مفسّر علامه نیمه دوم سده پنجم و نیمه نخست سده ششم، در معنی «عجمی» که جمع آن «عَجَم» است، عبارت «هر که عرب نباشد» ضبط است^(۱۰) و ادیب کرمنی، لغت‌شناس قرن ششم، در فرهنگ نفیس خویش *تکملة الاصناف*، در معنی «عجم» به ایجاز تمام گفته است: «جز عرب» و «اعجم» را «آنکه به تازی سخن نتواند گفتن و بسته زقان» معنی کرده است. نیز گفته است: «اعجمی» منسوب به «عجم» است، اگرچه فصیح باشد و بعضی گفته‌اند: «اعجمی» کسی است که در زبانش بستگی (= عجمه) است اگرچه از عرب باشد^(۱۱) و در کتاب *الماء* که ظاهراً نخستین فرهنگ پزشکی تازی به تازی است و مؤلف آن، ابو محمد

سدیگر: بحث در باب واژه «عجم» است که اساساً استاد را همین کلمه یا به تعبیر ایشان، «دشنامواژه» باعث بر تحریر مقاله بوده است. استاد در این بخش از نوشته خود با «خشمی مقدّس»^(۵) و واژه‌هایی از جنس آتش سخن رانده‌اند! معظّم له این کلمه و هن‌آمیز خفت‌بار را ناهمخوان با دیدگاه فرهیخته ایرانی فردوسی دانسته‌اند. از این رو وجود آن سه موردی که در سه بیت متن شاهنامه آمده است (و متأسفانه هیچیک از نسخ مرجع دکتر خالقی فاقد آن نیست!) اگرچه بناگزیب پذیرفته‌اند، اما چنین توجیه فرموده‌اند که: یک بیت از این سه بیت از گشتاسپ‌نامه دقیقی است «که حساب سراینده‌اش را باید از فردوسی جدا شمرد» (؟) شگفتا! آیا حکم استاد در باب مردی که ظاهراً به صرافت طبع زندگی زرتشت را به نظم در آورده و به گمان بعضی به دست متعصّبان روزگار خون او به خاک ریخته است^(۶)، این است که وی دیدگاه فرهیخته ایرانی نداشته است؟ مظلوم دقیقی!

اما در باب دو بیت دیگر، در ستایش محمود، گفته‌اند: «استاد توس آگاهانه و به خواست پاس داشتن حماسه بزرگش از گزند محمود فرهنگ ستیز ناگزیر و باکراه بر متن اثر خویش افزوده است...». در اینجا استاد فقط ستایشگری فردوسی را توجیه فرموده‌اند و سخنان ایشان ربطی به استعمال کلمه «عجم» ندارد. می‌توان پذیرفت که فردوسی بناخواه و باجبار، حفظ حماسه بزرگش را از گزند محمود، بنابر مذهب مختار شاعران عصر به مدح قسیم امیرالمؤمنین، یمین‌الدوله پرداخته باشد، اما پذیرفتنی نیست که آن سخنور سرافراز و آزاده - که حسابش را باید از عنصری و اشباه وی جدا شمرد - به خواست خویش و اختیار، برای خوشامد سلطان، خود و آل و تبار خود را به دشنامواژه «عجم» نواخته باشد! در اینجا یادکرد این نکته نیز شاید بی‌فایده نباشد که بعض شاهنامه‌شناسان استاد، بیت دوم این دو بیت را نه در ستایش محمود بل در مدح حُیی قتیبه یا حسین قتیب، عامل خراج طوس و دوست شاعر دانسته‌اند.^(۷)

مقاله جناب دکتر دوستخواه - چونان دیگر نوشته‌های ایشان - به نثری پاکیزه و شیوه‌ای شیوا نگاشته آمده است، اما افسوس که در آن پند فرالاوی، شاعر روزگار سامانی را کار فرموده‌اند که گفته است:

لاد را بر بنای محکم نه

که نگهدار لاد بُنلاد است^(۸)



در بایست است که از موضوع آن البته اهل ادب بی خبر نیستند. داستان از این قرار است: مُجیر بیلقانی سخنور نام‌آور آران و شاگرد خاقانی به شغلی دیوانی به اصفهان آمد و در این دیار کار وی ظاهراً با رؤسای شهر به اختلاف و تقار کشید و شهر و مردم را هجو کرد و این بر شاعران اصفهان گران آمد و او را پاسخ‌های زشت رکیک گفتند و به فرجام، کار بدانجا کشید که اراذل و غوغای شهر - گویا به اشارت همان رؤسا - شاعر غریب را تگه‌تگه کردند! (۱۹) در این دعوا و مهاجرات، جمال‌الدین نه تنها مجیر را بل حسان‌العجم خاقانی، استاد وی را - که شاگردی چنین بی‌آزم پروریده است - نیز به باد ناسزا گرفت. بیت «هنوز گویندگان...» از قصیده‌ای است، با مطلع:

کیست که پیغام من به شهرشروان برد

یک سخن از من بدان مرد سخندان برد (۲۰)

خطاب به خاقانی و خاقانی به پاسخ چکامه‌ای جزل و استوار با ردیف «صفاهان» در هشتاد و یک بیت سرود و در آن، اصفهان و مردم اصفهان را ستود و از سبکساری شاگرد خویش معذرت جست، مطلع این قصیده که از غرر اشعار شاعر و نیز نموداری از بزرگواری و کرامت نفس وی نیز هست، این است:

نکته خورااست یا هوای صفاهان

جبهت جوزاست یا لقای صفاهان (۲۱)

باری - چنانکه گذشت - ، خطاب این شعر به خاقانی است و صورت درست مصراع نخست بیتی که نقل نموده‌اند، این است: «هنوز گویندگان هستند اندر عراق» و مراد گوینده از «عراق»، «عراق عجم» است که اصفهان مرکز آن بوده و از این رو این شهر را «شَرة العراق» (= ناف عراق) می‌گفته‌اند.

نویسنده که در این اواخر، به مناسبتی - اتفاقاً - با عکس پنج شش نسخه خطی (بجز دو نسخه چاپی) دیوان جمال‌الدین سر و کار داشته است، در هیچ یک از این نسخ، وجه «عجم» را به جای «عراق» ندیده است و البته معقول هم نیست که «عجم» نیز در نسخه‌ها آمده باشد. چه شاعر می‌خواهد در نازش به شهر خویش، خاطر نشان سخنور بزرگ شروان کند که هنوز در سرزمین ما، عراق عجم، گویندگان زنده‌اند و «یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظم / سجده بر طبع من روان سبحان برد...»

مخلص کلام این که شرح شورانگیز و جذاب استاد که در آن خواسته‌اند از هم‌شهری شاعر خویش، جمال‌الدین، شعوبی مذهبی معارض عربان برسانند نیز - مع الاسف - هیچ اساسی ندارد.

عبدالله بن محمد آزدی (درگذشته ۴۵۶) طیب و لغوی بزرگ قرن پنجم و از شاگردان ابوریحان بیرونی و پورسینا، لغت «عجم»، «اقوام غیرعرب» معنی شده و مفرد آن «عجمی» شمرده آمده همچنانکه «عرب» جمع «عربی» است» (۱۲) در صحاح جوهری فارابی (درگذشته حدود ۴۰۰) و لسان‌العرب ابن منظور (درگذشته ۷۱۱) و قاموس فیروزآبادی (درگذشته ۸۱۷) نیز ذیل این ماده همین معانی ذکر شده است. واژه «اعجمی» - چنانکه قرآن خوانان می‌دانند - از مستعملات کتاب عزیز نیز هست و از آن جمله در سوره چهل و یکم (= فُصِّلَتْ) آیه چهل و چهارم آمده است: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ...» و مفسران بزرگ ایرانی - خلاف تصوّر استاد دوستخواه - از قدیم باز، در این لغت، هیچ «مفهوم اهانت‌بار و ریشخندآمیز» ی ندیده‌اند و مثلاً مترجمان تفسیر طبری که ترجمه خویش را سالی چند پیش از آغاز نظم شاهنامه در وراورد به انجام رسانده‌اند، (۱۳) این آیه را چنین ترجمانی نموده‌اند: «... و اگر کردیمی آن را قرآنی پارسی، بگفتندی: چرا پدید نکردند نشانهای او به پارسی و تازی؟...» (۱۴) و مترجم گمنام قرآن موزه پارس (شاید از آثار اوائل سده پنجم) در ترجمه آورده است: «وگر گفتیم ما این قرآن را به زفان پارسی، گفتندی چرا نه پدید کردند آیتهای قران، قرانی به زفان پارسی و مردی تازی؟» (۱۵) و میبیدی صاحب تفسیر کشف‌الاسرار که تألیف خویش را در اواسط نیمه نخست قرن ششم به پایان آورده است، ترجمه پارسیش از این آیه چنین است: «اگر ما قرآن را به زبان عجم فرستادیمی و آن را پارسی کردیمی...» (۱۶) و در تفسیر ارجمند ابوالفتوح رازی از مؤلفات سده ششم، آیه این‌گونه ترجمه شده است: «و اگر کردمانی قرآنی پارسی، گفتندی: چرا مفصل و گشاده نکردند آیات او پارسی و تازی؟...» (۱۷) و یاد کردنی است که از مفسران قدیم ایرانی، نویسنده ناشناخته تفسیر معروف به «تفسیر کمبریج» - که ظاهراً در نیمه نخستین سده پنجم تألیف یافته است - ، «اعجمی» را در این آیه به معنی «زبان عبرانی» گزارش نموده است! (۱۸) در این مقام این نکته سزاوار ذکر است که معتقدان شارع اسلام، سخت دور از ادب می‌دانند اگر - معاذالله - تصوّر شود که پروردگار مهربان، همه مردمان آفریده خویش - جز تازیان - را به ریشخند «گنگ و لال» خوانده باشد و بخواهد به زبان آن گنگان کتاب فرو فرستد!

اما در باب شعر جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی: «هنوز گویندگان هستند اندر عجم...». مقدمه توضیحی باجمال



- خوارزمی، از روی چاپ لیبزیک آلمان ۱۸۴۳ میلادی، با مقدمه دکتر مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگیل کانادا، ۱۳۸۶: ۳۱.
۱۱. **تکملة الاصناف**، علی بن محمد بن سعیدالادیب الکریمینی، به کوشش علی رواقی و... تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵: ۱۲/۱ و ۲۷ و ۲۷۳.
۱۲. **کتاب الماء**، آلفه ابومحمد عبدالله بن محمد الازدی الضحاری، حقه دکتر هادی حسن حمودی، عمان؛ وزارة التراث القومي والثقافة، ۱۴۱۶: ۱۲.
۱۳. ترجمه تفسیر طبری در روزگار منصورین نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶) انجام یافته است (رک: **ترجمه تفسیر طبری**: ۵/۱) و آغاز نظم شاهنامه، ظاهراً به سال ۳۷۰ بوده است (رک: **فردوسی**، محمدامین ریاحی: ۹۲).
۱۴. **ترجمه تفسیر طبری**، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ۱۶۲۳/۶.
۱۵. **ترجمه قرآن موزه پارس**، از مترجمی ناشناس، به کوشش علی رواقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵: ۲۴۳.
۱۶. **کشف الاسرار و عنة الابرار**، تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبیدی، بسعی و اهتمام آقل عباد علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹، ۵۳۴/۸.
۱۷. **تفسیر ابوالفتح رازی** (روض الجنان و روح الجنان)، تألیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری، به کوشش و تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۶، ۷۴/۱۷.
۱۸. **تفسیر قرآن مجید** (معروف به **تفسیر کمبریج**) به تصحیح دکتر جلال متینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ۹۱۸/۲.
۱۹. **تذکره ریاض الشعراء**، تألیف علیقلی واله داغستانی، مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴، ۱۳۹۶/۴.
۲۰. دیوان کامل استاد جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: انتشارات مجله **ارمغان**، ۱۳۲۰، ۸۵.
۲۱. **دیوان خاقانی شروانی**، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران: انتشارات کتاب فروشی زوار، ۱۳۳۸، ۳۵۳.
۲۲. **فردوسی**، محمدامین ریاحی، ۸۰ و ۳۶۶.
- ختم سخن، حاصل بحث:** در نوشته حاضر، نویسنده بر آن نبوده است که - خلاف نظر استاد ارجمند، دوستخواه - ثابت نماید که بیت مشهور مزبور، علی التحقیق از فردوسی است. بل سخن وی این است که آنچه را استاد «کلید گنج مقصود» خویش کرده‌اند، به قفل این گنج نمی‌خورد!
- نظم شاهنامه در تدوین نخستین، بیست و پنج سال زمان گرفته است و شاعر در تدوین دوم که خواسته است کتاب را به سلطان اهدا نماید، شش سال دیگر نیز صرف وقت کرده است تا آن را به صورتی «محمودپسند» در آورد. فردوسی در پایان نسخه‌ای از شاهنامه نیز از رنج بی حاصل سی و پنج ساله خویش یاد نموده است. بیت «سی رنج بردم...» می‌تواند به تدوین دوم اشارت داشته باشد، (۲۲) باری، اگر استاد را همچنان نیت طرد این بیت از شاهنامه است باید به تمهیداتی دیگر بیندیشند؛ والسلام.

یادداشت‌ها

۱. **چهار مقاله**، تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، به کوشش دکتر محمد معین، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴: ۹۵. این سخنان نظامی در حکایت نهم مقاله دوم (شعر) که در احوال فردوسی است، در وصف ابیاتی از حکیم طوس است.
۲. **شاهنامه**، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶، جلد هشتم: ۸.
۳. **فردوسی**، محمدامین ریاحی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۵: ۳۶۶.
۴. رک: همان: ۱۴۴-۱۴۲.
۵. این تعبیر را استاد بزرگ، دکتر علی اکبر فیاض در حق یکی از محققان معروف معاصر به کار برده است - رحمة الله علیهما -.
۶. **فردوسی و شاهنامه**، ۱.۱ استاریکف. ترجمه رضا آذرخشی، تهران: سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۶: ۷۱.
۷. **فردوسی**، محمدامین ریاحی: ۹۵.
۸. **لغت فرس**، نوشته ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی، به تصحیح و تحشیه فتح الله مجتبائی - علی اشرف صادقی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵: ۷۹.
۹. **کتاب البلغه**، تألیف ادیب یعقوب کردی نیشابوری، مقابله و تصحیح متن به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵: ۲۷.
۱۰. **مقدمه الادیب**، علامه جارالله ابوالقاسم محمود زمخشری